

## بررسی امکان و جواز تفسیر قرآن از منظر فریقین

علی نصیری<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از مباحث قابل توجه در عرصه تفسیر پژوهی بررسی این نکته است که آیا تفسیر قرآن ممکن است؟ به سخن دیگر آیا وقوعاً می‌توان به مفاهیم و مدالیل آیات دست یافت و در صورت امکان، آیا چنین کاری از مشروعیت، جواز شرعی، صحت یا جاهت برخوردار است یا خیر؟ در برابر این پرسش، دو دیدگاه اساسی از آغاز تا کنون در میان صاحب نظران فریقین شکل گرفته است: ۱. دیدگاه شمول گرایی که تفسیر قرآن را با رعایت اصول و قواعد تفسیر مجاز می‌داند. این دیدگاه مشهور دانش‌وران فریقین است. ۲. دیدگاه انحصار گرایی؛ شماری از مفسران سلف و گروهی از اخباریان افراطی متأثر از روایات نهی از تفسیر به رأی و ادله‌ای دیگر، بر این باورند که تفسیر قرآن جز با استناد به روایات نبوی یا اهل بیت (ع) جایز نیست. در این مقاله، پس از بررسی این دو دیدگاه دو نتیجه به دست آمده است: ۱. نظریه عدم امکان و جواز تفسیر در میان فریقین مدافعی دارد؛ ۲. به رغم آنکه

۱- عضو هیئت علمی و استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علم و صنعت ایران  
نشانی الکترونیکی: Dr.alinasiri@gmail.com

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۴/۲۰

\* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۶/۱۴

گروهی، همه اخباریان را مدافع دیدگاه دوم دانسته و شماری دیگر همه آنان را از این اتهام تبرئه می‌کنند، بازخوانی گفتار اخباریان نشان می‌دهد که میان آنان دو دیدگاه افراطی و اعتدالی وجود داشته است و کسانی همچون محمد امین استرآبادی به صراحت از دیدگاه عدم امکان و جواز تفسیر دفاع کرده‌اند.

**کلید واژگان:** قرآن، تفسیر، امکان و جواز تفسیر، اخباریان، فریقین



## مقدمه

در برابر نگرانی مستمر پیامبر اکرم (ع) از تحریف لفظی روایات که با اعلام خطر از پدیده جعل خودنمایی کرد، آن حضرت پیوسته از تحریف معنوی در باره قرآن که در قالب روایات نهی از تفسیر به رأی (مجلسی، ۲۲۳/۳) تبلور یافت، ابراز نگرانی کرد. شماری از اندیشمندان فریقین در گذشته و حال، از روایات ناهی از تفسیر به رأی، عدم امکان و جواز تفسیر قرآن را برداشت کردند. بدین جهت در منابع تاریخی و تفسیری (ر. ک: مسلم، ۴۹/۴؛ طبری، ۶۱/۴) آمده است که شماری از صحابه و تابعان از هر گونه اظهار نظر درباره تفسیر قرآن اجتناب می کردند، چنان که گروهی از اخباریان افراتی شیعی بر عدم امکان و جواز تفسیر قرآن تاکید کرده، تفسیر را منحصرأ برای معصومان جایز دانستند. در این مقاله به بررسی این دیدگاه‌ها می پردازیم. البته پیش از آن مناسب است چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

۱. با توجه به نوع کارکرد اصطلاح امکان در گفتار موافقان و مخالفان، به نظر می رسد که مقصود از آن، امکان فلسفی از نوع امکان وقوعی است نه امکان ذاتی؛ زیرا فهم، نوعی فرآیند دستیابی به مدالیل یک متن و تفسیر، تبیین و آشکار سازی این فهم است که استحاله ذاتی در باره آن‌ها معنا ندارد.

۲. مراد از جواز، اعم از جواز وضعی یا تکلیفی است. در جواز وضعی از این جهت گفتگو می شود که آیا تفسیر قرآن به صورت مطلق یا محدود صحیح یا باطل است و در جواز تکلیفی سخن از این امر است که آیا تفسیر قرآن به صورت مطلق یا مقید شرعاً جایز است؟ در صورت عدم جواز، هرگونه اظهار نظر تفسیری حرام بوده و مفسر مستحق مذمت و عقوبت خواهد بود.

۳. میان فهم و تفسیر رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است. به این معنا که هر تفسیری متوقف بر فهم و مسبوق به آن است؛ اما ممکن است هر فهمی با تفسیر همراه نشود، نظیر اسرار قرآنی که اهل بیت (ع) از آن اطلاع یافته و با این حال آن‌ها را در اختیار مردم قرار نداده‌اند.

۴. به رغم تفاوت فهم و تفسیر، موافقان و مخالفان این دست از مباحث، هر دو معنای فهم و تفسیر را از تفسیر اراده می کنند؛ یعنی مقصود آنان از تفسیر، فرایندی شامل فهم و تبیین آن فهم برای دیگران است.

۵. بحث امکان و جواز تفسیر، تا حدودی به روش‌های تفسیری مربوط می‌شود. به این معنا که مثلاً مدافعان انحصارگرایی در تفسیر، تنها روش صحیح در تفسیر قرآن را روش تفسیر روایی می‌دانند. روشن است اگر کسی منحصراً روش روایی را راه دستیابی به مدالیل آیات بداند، با مسدود دانستن راه‌های دیگر، عملاً تفسیر قرآن را برای دیگران ناممکن می‌سازد و نتیجه عدم امکان، عدم جواز خواهد بود.

### بررسی دیدگاه‌ها پیرامون امکان و جواز تفسیر

به نظر می‌رسد که دو دیدگاه عمده در این باره وجود دارد که عبارتند از: ۱. شمول‌گرایی؛ این دیدگاه از سوی عموم صاحب نظران فریقین (شیعه و اهل سنت) مورد تأکید قرار گرفته است. ۲. انحصارگرایی؛ این دیدگاه در میان اهل سنت از سوی گروهی از مفسران سلف و در میان شیعه از سوی گروهی از اخباریان افراطی مورد دفاع قرار گرفته است. اینک به بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم:

#### الف) شمول‌گرایی (دیدگاه مشهور میان فریقین)

شمول‌گرایی و جواز تفسیر قرآن دیدگاه مشهور فریقین (شیعه و اهل سنت) است. با این حال باید دانست که وقتی می‌گوییم مشهور عالمان شیعه و اهل سنت تفسیر قرآن را ممکن و جایز دانسته‌اند، مقصود اتفاق نظر آنان در این امر از هر جهت نیست؛ زیرا میان آنان درباره چند و چون شرایط تفسیر و به ویژه نوع مبانی و قواعد تفسیری اختلاف وجود دارد. اما به هر روی آنان به عکس مدافعان دیدگاه انحصارگرایی، فهم و تفسیر قرآن را منحصر به گروهی خاص نمی‌دانند.

بر اساس دیدگاه شمول‌گرایی، تفسیر قرآن برای همگان - به شرط برخورداری از شرایط تفسیر و رعایت مبانی و قواعد صحیح تفسیر - ممکن و جایز است؛ یعنی افزون بر آنکه دستیابی به مدالیل آیات برای آنان امکان دارد، تفسیر آنان از مدالیل آیات دارای جواز شرعی بوده و از صحت و اعتبار نیز برخوردار است. مقصود از شرایط صحت تفسیر دو نکته است:

۱. برخورداری مفسر از دانش‌های پیشین برای تفسیر که در کتب علوم قرآنی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، نظیر: آگاهی از علوم قرآنی، علوم حدیث، ادبیات و... (برای آگاهی از دانش‌های بایسته تفسیر ر.ک: سیوطی، ۲/۴۷۷؛ معرفت، ۵۷/۱ - ۵۲؛ بابایی،

۲. رعایت اصول روش‌شناختی در برخورد با آیات قرآن نظیر پرهیز از پیش‌داوری و تحمیل رأی بر قرآن، پرهیز از شتاب‌زدگی در تفسیر، رعایت اصل فحص از ادله و... از سویی دیگر، مقصود از مبانی تفسیر، مجموعه‌ای از پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های منقح است که به عنوان زیرساخت‌های فهم و تفسیر آیات کارآیی داشته و قواعد تفسیری با ابتناء بر آن‌ها شکل می‌گیرند. تحریف‌ناپذیری قرآن، الهی بودن الفاظ و محتوای قرآن و الهی بودن ساختار لفظی قرآن از جمله مبانی تفسیر به شمار می‌روند و مراد از قواعد تفسیر، مجموعه اصولی است که در فرآیند تعامل با آیات قرآن به منظور استخراج و اصطیاد مدالیل آن‌ها کارآیی دارند. نظیر قواعد فهم واژه‌ها، قواعد مربوط به چینش عبارات و جملات در آیات.

از پاسخی که از بزرگان فریقین در نقد دیدگاه انحصارگرایی در تفسیر خواهیم آورد و نیز وجود صدها تفسیر در میان فریقین که از سده سوم تاکنون در اختیار ما قرار دارد، به دست می‌آید که به استثنای شماری اندک، عموم اندیشمندان فریقین بر امکان و جواز تفسیر اتفاق نظر دارند.

### ب) انحصار گرایی (دیدگاه گروهی از مشرب‌های فکری فریقین)

بر اساس این دیدگاه، فهم و تفسیر قرآن تنها در انحصار گروهی خاص از مفسران است و دیگران به رغم برخورداری از شرایط تفسیر و نیز رعایت مبانی و قواعد تفسیر یا نمی‌توانند به مدالیل مطابق با آیات قرآن راه یابند یا اگر این امر میسر شود، تفسیر آنان شرعاً جایز نیست یا فاقد وجهت علمی است؛ یعنی از جواز وضعی بهره ندارد. از نگاه گروهی از عالمان اهل سنت این گروه خاص عبارتند از: پیامبر (ص)، صحابه و تابعان و از نگاه شماری از عالمان شیعه (اخباریان) این گروه عبارتند از پیامبر و ائمه (ع). بر این اساس به نظر می‌رسد دو گروه به انحصارگرایی در تفسیر قائل‌اند که عبارتند از: ۱. شماری از مفسران سلف؛ ۲. گروهی از اخباریان. اینک به بررسی دیدگاه آنان می‌پردازیم.

#### ۱. انحصار گرایی در تفسیر در نگاه مفسران سلف

بر اساس گزارش‌های تاریخی، گروهی از صحابه و نیز تابعان از بیم گرفتاری در تفسیر به رأی - که به شدت از سوی پیامبر (ص) مورد نکوهش قرار گرفته بود (ر. ک: مجلسی، ۸۹

۱۱۲ - ۱۰۷) «باب تفسیر القرآن بالرأی و تغییره»؛ دارمی، ۴۶/۱ «باب التورع عن الجواب فیما لیس فیہ کتاب او سنة»؛ ترمذی، ۲۶۸/۴ - ۲۴۹ «باب ما جاء فی الذی یفسر القرآن برأیه» - از هر گونه اظهار نظر در باره آموزه‌های دینی و از جمله تفسیر قرآن اجتناب می‌کردند.

احمد بن حنبل در این باره چنین نقل کرده است:

«حفص عن أشعث عن ابن سیرین أنه کان لا یقول برأیه الا شیئاً سمعه؛ اشعث از ابن سیرین نقل کرده که او بدون استناد به شنیده‌های خود هیچ گاه طبق رأی خود نظر نمی‌داد». (احمد بن حنبل، ۴۲۸/۴)

«عن الأعمش قال ما سمعت إبراهيم یقول برأیه فی شیء قط؛ اعمش می‌گوید هرگز نشنیدم که ابراهیم در امری طبق رأی شخصی خود نظر دهد». (همان)

«أبو عوانة عن قتادة قال ما قلت برأیی منذ ثلاثون سنة قال أبو هلال منذ أربعون سنة؛ ابو عوانه از قتاده نقل کرده است که گفت: طی سی سال گذشته طبق رأی شخصی خود نظر ندادم. ابو هلال زمان نقل شده از قتاده را چهل سال دانسته است». (همان)

پرهیز از رأی و تکیه بر مسموعات یا روایات طی سی یا چهل سال، از وجود جریان حزم و احتیاط‌گرایی در میان صحابه و تابعان حکایت دارد که نمی‌تواند بی‌تأثیر از هشدارهای پیامبر(ص) باشد.

مسلم بن حجاج قشیری، نخست، روایت ذیل را پیرامون دخالت دادن رأی درباره قرآن نقل می‌کند:

«عن أبي رجاء قال قال عمران بن حصين نزلت آية المتعة في كتاب الله (يعني متعة الحج) وأمرنا بها رسول الله (ص) ثم لم تنزل آية تنسخ آية متعة الحج و لم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى مات قال رجل برأيه بعد ما شاء؛ عمران بن حصین می‌گوید: آیه متعه (یعنی متعه حج) به عنوان آیه‌ای از قرآن نازل شد و پیامبر(ص) ما را به انجام آن فرمان داد و پس از آن آیه‌ای در نسخ آیه متعه نازل نشد و پیامبر(ص) نیز تا هنگام وفات ما را از آن نهی نکرد تا آنکه پس از رحلت آن حضرت شخصی بر اساس رأی خود آن را تحریم نمود». (ابن مسلم، ۴۹/۴ - ۴۸). بخاری در جایی توضیح داده: کسی که در زمینه متعه با آیات قرآن و سنت نبوی مخالفت کرده و بر اساس رأی خود به حرمت آن حکم داده، خلیفه دوم است! (ر.ک: ابن حجر، ۳۴۴/۳)

آن‌گاه در تحلیل دخالت رأی در تفسیر قرآن چنین آورده است:

«وهكذا روى عن بعض أهل العلم من أصحاب النبى صلى الله عليه وسلم وغيرهم أنهم شددوا فى هذا فى أن يفسر القرآن بغير علم وأما الذى روى عن مجاهد و قتادة وغيرهما من أهل العلم أنهم فسروا القرآن فليس الظن بهم أنهم قالوا فى القرآن أو فسروه بغير علم أو من قبل أنفسهم وقد روى عنهم ما يدل على ما قلنا؛ أنهم لم يقولوا من قبل أنفسهم بغير علم؛ نیز از برخی اصحاب پیامبر (ص) و دیگران نقل شده است که به شدت از هر گونه اظهار نظر بدون مدرک علمی درباره قرآن اجتناب می کردند. اما آنچه از مجاهد، قتاده و سایر صحابه عالم به تفسیر قرآن نقل شده است، بر اساس خوش گمانی که ما نسبت به آنها داریم، بدان معنا نیست که آنان درباره قرآن یا تفسیر آن بدون استناد به مدرک علمی یا با استناد به رأی شخصی خود اظهار نظر کرده اند، بلکه آنچه از احتیاط آنان در عرصه تفسیر نقل شده، گواه این مدعا است که آنان قرآن را بر اساس نظر شخصی و بدون پشتوانه علمی تفسیر نمی کردند». (همان)

مسلم از روایاتی که در باب پرهیز صحابه و تابعان از تفسیر آورده، چنین نتیجه گرفته که مقصود، تفسیر به رأی در زمینه قرآن است. او آنگاه گفتار قتاده در زمینه پرهیز از هر گونه اظهار نظر درباره قرآن را چنین گزارش کرده است:

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن قتادة قال: ما فى القرآن آية إلا و قد سمعت فيها شيئاً؛ قتاده می گوید: هیچ آیه ای در قرآن نیست، مگر آنکه درباره آن مطلبی را شنیده ام». (همان)

«أخبرنا سفیان بن عیینة عن الأعمش قال: قال مجاهد لو كنت قرأت قراءة عبدالله بن مسعود لم أحتج أن أسأل ابن عباس عن كثير من القرآن مما سألت؛ اعمش از مجاهد نقل می کند که گفت اگر قرآن را طبق قرائت عبد الله بن مسعود می خواندم، نیاز نداشتم از عبدالله بن عباس درباره تفسیر بسیاری از آیات قرآن پرسش کنم». (همان)

چنان که می بینید، این دو روایت نیز اجتناب دو تن از تابعان مفسر؛ یعنی قتاده و مجاهد را از تفسیر به رأی صراحتاً نشان می دهند. به هر روی، از مجموع این روایات می توان به دست آورد که بر اساس نهی پیامبر از تفسیر به رأی، شماری از صحابه و تابعان از هر گونه اظهار نظر درباره قرآن پرهیز می کردند.

طبری پس از دفاع از امکان و جواز تفسیر قرآن البته با رعایت اصول تفسیر، گفتار آن دسته از اندیشوران را ذکر می کند که به استناد روایاتی از صحابه و تابعان معتقدند که تفسیر قرآن امری ممنوع است. به استناد یکی از این روایات، حتی پیامبر (ص) با تعلیم جبرئیل قرآن را تفسیر می کرد. طبری این روایت را به صورت زیر نقل کرده است:

«هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، قالت: ما كان النبي (ص) يفسر شيئاً من القرآن إلا آيات عد، علمهن إياه جبريل؛ از عایشه نقل شده که گفت: پیامبر (ص) جز شماری از آیات قرآن را که جبرئیل به او می‌آموخت، تفسیر نمی‌کرد». (طبری، ۵۸/۱)

طبری آن‌گاه روایات دیگری را در این زمینه به شرح ذیل نقل می‌کند:

«عن هشام، عن ابن سيرين، قال: سألت عبيدة السلماني عن آية، قال: عليك بالسداد، فقد ذهب الذين علموا فيم نزل القرآن؛ ابن سيرين می‌گوید: از عبیده سلیمانی درباره تفسیر آیه‌ای پرسیدم. او در پاسخ گفت: بر تو باد به سداد و صلاح اندیشی؛ زیرا آنان که می‌دانستند قرآن درباره چه چیز نازل شده است، چشم از جهان فرو بسته‌اند». (طبری، ۵۹/۱)

روایت دومی که او با اندکی تفاوت در این زمینه نقل کرده چنین است: «عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، قالت: لم يكن النبي (ص) يفسر القرآن إلا آيات عد، علمهن إياه جبريل عليه السلام». (همان)

۱. «قال: حدثنا عبد الله بن شوذب، قال: حدثني يزيد بن أبي يزيد قال: كنا نسأل سعيد بن المسيب عن الحلال والحرام وكان أعلم الناس و إذا سألناه عن تفسير آية من القرآن سكت كأن لم يسمع؛ يزيد بن يزيد می‌گوید: از سعید بن مسیب که عالم‌ترین مردم بود، درباره حلال و حرام می‌پرسیدم (و او پاسخ می‌گفت)، اما هرگاه از او درباره تفسیر آیه‌ای از قرآن می‌پرسیدیم، چنان سکوت می‌کرد که گویا پرسش ما را نشنیده است». (طبری، ۶۰/۱ - ۵۹)

۲. «شعبة، عن عمرو بن مرة، قال: سألت رجل سعيد بن المسيب عن آية من القرآن، فقال: لا تسألني عن آية من القرآن وسل من يزعم أنه لا يخفى عليه شيء منه، يعني عكرمة؛ عمرو بن مره می‌گوید: مردی از سعید بن مسیب درباره تفسیر آیه‌ای از قرآن پرسید. او در پاسخ گفت: از من درباره تفسیر آیه‌ای از قرآن مپرس چنین پرسشی را از کسی جویا شو که می‌پندارد تفسیر هیچ آیه‌ای از قرآن بر او پنهان نیست، مقصود او عکرمة بود». (طبری، ۶۰/۱ - ۵۹)

از مجموع این روایات به دست می‌آید که تابعان با اجتناب از اظهار نظر در باره قرآن، مفاهیم قرآن را به صحابه احاله می‌کردند و صحابه نیز این امر را به روایات پیامبر (ص) موکول می‌کردند. حال اگر حلقه نخستین؛ یعنی استناد تفسیر پیامبر (ص) به جبرئیل را به این امور اضافه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که صحابه و تابعان بر این باور بوده‌اند که تفسیر قرآن بدون استناد به وحی برای هیچ کس روا نیست.



«طبری» برخورد صحابه و تابعان در برابر تفسیر قرآن را از این جهت می‌داند که آنان از ارائه مدالیل و مفاهیم قطعی آیات قرآن اجتناب می‌کردند؛ یعنی در برابر این درخواست که باید مراد جدی و قطعی خداوند را در اختیار قرار دهند، از اظهار نظر درباره قرآن دوری می‌جستند، اما این امر بدان معنا نبود که آنان مطلق اظهار نظر درباره قرآن را روا نمی‌دانستند. گفتار طبری در این باره چنین است:

«وَأما الاخبار التي ذكرناها عنه من التابعين بإحجامه عن التأويل، فإن فعل من فعل ذلك منهم كفعل من أحجم منهم عن الفتيا في النوازل وعلمه بأن الله في كل نازلة وحادثة حكماً موجوداً، بنص أو دلالة. فلم يكن إحجامه إلا عن خائف أن لا يبلغ في اجتهاده ما كلف الله العلماء من عبادة فيه. فكذلك معنى إحجام من أحجم عن القيل في تأويل القرآن وتفسيره من العلماء السلف، إنما كان إحجامه عنه حذار أن لا يبلغ أداء ما كلف من إصابة صواب القول فيه، لا على أن تأويل ذلك محجوب عن علماء الأمة غير موجود بين أظهرهم؛ اما درباره روایاتی که درباره اجتناب تابعان از تفسیر قرآن نقل کردیم، باید بگوییم هر کس از آنان چنین می‌کرد، کار او بسان کسی است که با اعتقاد به آنکه خداوند در هر حادثه‌ای دارای حکم خاصی است، از دادن فتوا اجتناب می‌کند. پیداست اجتناب چنین شخصی از اظهار نظر تنها از بیم آن است که در اجتهاد خود به حدی که خداوند بندگان خود را بدان مکلف کرده، نایل نشده است. بر همین اساس، اجتناب عالمان سلف از اظهار نظر درباره تأویل و تفسیر قرآن تنها بدان معنا است که آنان از آن که نتوانند تکلیف خود را در برابر قرآن؛ یعنی لزوم انطباق تفسیر با مراد جدی خداوند، به درستی به انجام رسانند، از تفسیر اجتناب می‌کردند و چنین اجتنابی بدان معنا نیست که عالمان عصرهای پس از نزول از تفسیر قرآن محروم هستند». (طبری، ۶۱/۱)

از جمله کسانی که در باره چند و چون اجتناب سلف از تفسیر قرآن ابراز رأی کرده، ابن کثیر است. ابن کثیر نیز همصدا با طبری معتقد است که مفسران صحابه و تابعان نه به صورت مطلق، بلکه در آن جا که به مراد قطعی آیات دست نمی‌یافتند، از اظهار نظر در قرآن پرهیز داشتند. سخن او چنین است:

«فهذه الآثار الصحيحة و ما شاكلها عن أئمة السلف محمولة على تخرجهم عن الكلام في التفسير بما لا علم لهم فيه. فأما من تكلم بما يعلم من ذلك لغة وشرعاً فلا حرج عليه و لهذا روی عن هؤلاء وغيرهم أقوال في التفسير ولا منافاة لأنهم تكلموا فيما علموه و سكتوا عما جهلوه وهذا هو الواجب على كل أحد، فإنه كما يجب السكوت عما لا علم له به فكذلك

يجب القول فيما سئل عنه مما يعلمه لقوله تعالى: «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» ولما جاء في الحديث الذي روى من طرق «من سئل عن علم فكتمه أَلجم يوم القيامة بلجام من نار»؛ این دست از روایات صحیح و نظایر آن‌ها که از عالمان سلف نقل شده، بدان معنا است که آنان از اظهار نظر در باره تفسیر قرآن در آن‌جا که بدان علم نداشتند، اجتناب می‌کردند اما اگر کسی با استناد به لغت و شرع درباره قرآن اظهار نظر کند، بر او حرجی نیست. از این جهت از همین عالمان سلف در زمینه تفسیر آیات قرآن سخنانی نقل شده است و میان این دو نکته منافاتی وجود ندارد. به این معنا که باید بگوییم آنان هر جا که از تفسیر آیات قرآن آگاهی داشتند، اظهار نظر می‌کردند و هر جا جاهل بودند، سکوت می‌کردند و این روشی است که رعایت آن بر همگان لازم است؛ زیرا همان‌گونه که سکوت در جایی که انسان علم بدان ندارد، واجب است، در آن‌جا که پرسشی از او شود و او بدان علم دارد، پاسخ به پرسش نیز واجب است، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» و در حدیثی که با طرق مختلف نقل شده، آمده است: از هر کس پرسشی شود و او پاسخ آن را کتمان کند، خداوند در قیامت لگامی از آتش بر دهان او خواهد بست». (ابن کثیر، ۸/۱ - ۷)

گرچه طبری و ابن کثیر اجتناب مفسران سلف از تفسیر را به معنای مخالفت با مطلق امکان و جواز تفسیر ندانسته و می‌کوشند آن را به معنای نوع خاصی از تفسیر نظیر تفسیر قطعی آیات حمل کنند، اما تأمل در روایاتی که از مفسران صحابه و تابعان نقل کردیم، نشان می‌دهد که حداقل شماری از آنان تفسیر قرآن را به طور مطلق جایز نمی‌دانستند. به عنوان مثال روایت پنجم، هفتم و هشتم از روایات هشتگانه پیشین، به صراحت از باور سلف به عدم امکان و جواز مطلق تفسیر جز برای معصوم یعنی پیامبر (ص) حکایت دارد. آیا جملاتی نظیر: «والله ما من آية إلا وقد سألت عنها ولكنها الرواية عن الله» (همان) و «عن صالح - یعنی ابن مسلم - قال: حدثني رجل، عن الشعبي، قال: ثلاث لا أقول فيهن حتى أموت: القرآن والروح والرأى» (همان) اثباتگر مدعا نیست؟! وقتی کسی با سوگند به خداوند، ادعا می‌کند که بدون پرسش؛ یعنی بدون تکیه به روایت نبوی، درباره قرآن اظهار نظر نکرده یا دیگری می‌گوید تا زنده بود درباره سه چیز از جمله قرآن هیچ سخنی بر زبان نرانده است، آیا از این سخنان می‌توان فهمید که آنان گاه درباره قرآن اظهار نظر می‌کردند؟!

زرکشی از این نظریه به نقل از راغب اصفهانی چنین گزارش کرده است:  
«وقال الراغب في مقدمة تفسيره: اختلف الناس في تفسير القرآن: هل يجوز لكل ذي علم

الخوض فيه؟ فمنهم من بالغ ومنع الكلام - ولو تفنن الناظر في العلوم واتسع باعه في المعارف - إلا بتوقيف عن النبي صلى الله عليه وسلم، أو عمن شاهد التنزيل من الصحابة أو من أخذ منهم من التابعين واحتجوا بقوله صلى الله عليه وسلم: (من فسر القرآن برأيه فقد أخطأ) وفي رواية: «من قال في القرآن برأيه فقد كفر» وقيل: إن كان ذا معرفة وأدب فواسع له تفسيره والعقلاء والأدباء فوضى في معرفة الأغراض واحتجوا بقوله تعالى: «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ راغب در مقدمه تفسیر خود می گوید: میان اندیشمندان در باره تفسیر قرآن از این جهت که آیا برای هر صاحب علمی ورود در این عرصه روا است یا نه، اختلاف است: گروهی به افراط گراییده و تفسیر را هر چند برای کسی که در علوم مختلف دارای نظر بوده و دارای اطلاعات گسترده‌ای است، ممنوع می‌دانند. از نظر آنان تفسیر تنها باید مستند به روایات نبوی یا روایات صحابه و تابعان که شاهد نزول آیات بوده‌اند، باشد. دلیل آنان سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هر کس قرآن را از روی رأی تفسیر کند، خطا کرده است». در مقابل، شماری دیگر معتقدند اگر شخص، عالم و ادیب باشد، می‌تواند قرآن را تفسیر کند؛ زیرا عاقلان و ادیبان قادر به شناخت مقاصدند. دلیل این دسته از اندیشمندان این آیه قرآن است: «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ». (زرکشی، ۱۶۴/۲) سیوطی در این باره چنین آورده است:

«وقال بعضهم اختلف الناس في تفسير القرآن هل يجوز لكل أحد الخوض فيه فقال قوم لا يجوز لأحد أن يتعاطى تفسير شيء من القرآن وإن كان عالماً أديباً متسعاً في معرفة الأدلة والفقه والنحو والأخبار والآثار وليس له إلا أن ينتهي إلى ما روی عن النبي (ص) في ذلك ومنهم من قال يجوز تفسيره لمن كان جامعاً للعلوم التي يحتاج المفسر إليها وهي خمسة عشر علماً أحدها اللغة لأن بها يعرف شرح مفردات الألفاظ ومدلولاتها؛ برخی می‌گویند: اندیشمندان درباره تفسیر قرآن و این که آیا هر کس می‌تواند به غور در این زمینه بپردازد، اختلاف کرده‌اند، شماری می‌گویند: برای هیچ کس روا نیست که درباره تفسیر آیه‌ای از قرآن اظهار نظر کند، هر چند اگر عالم و ادیب بوده و در زمینه شناخت ادله، شناخت فقه، نحو، روایات و آثار دارای دانش وسیع باشد، او حق ندارد بدون استناد به روایات نبوی درباره قرآن اظهار نظر کند. در مقابل، گروهی دیگر از اندیشمندان بر این باور هستند اگر کسی از دانش‌های بایسته تفسیر برخوردار باشد، مجاز به تفسیر است. دانش‌های بایسته تفسیر پانزده دانش است که نخستین آن‌ها عبارت است از علم لغت که با کمک آن مفاهیم و مدالیل واژه‌های قرآن به دست می‌آید».

- از گفتار یاد شده از زرکشی و سیوطی نکات زیر را می توان برداشت نمود:
۱. عبارت «هل يجوز» در گفتار زرکشی و سیوطی نشانگر آن است که اختلاف گزارش شده اولاً: ناظر به جواز است نه امکان تفسیر؛ ثانیاً: به نظر می رسد که مقصود از جواز، جواز شرعی و تکلیفی است، نه جواز وضعی.
  ۲. عبارت «و لو تفنن الناظر فی العلوم و اتسع باعه فی المعارف» در گفتار زرکشی و عبارت «و إن كان عالماً أديباً متمسماً فی معرفة الأدلة و الفقه و النحو و الأخبار و الآثار» در گفتار سیوطی، تقسیم ثنایی مورد نظر ما درباره امکان و جواز تفسیر را تأیید می کند. معنای این عبارت ها آن است که بر اساس دیدگاه انحصارگرایی حتی اگر مفسر دارای شرایط تفسیر بوده و از دانش های لازم در تفسیر برخوردار باشد، باز حق تفسیر ندارد. بر اساس گزارش زرکشی و سیوطی، در برابر این دسته انحصارگرا، دسته ای دیگر معتقدند که با تحقق شرایط، تفسیر قرآن جایز است.
  ۳. عبارت «إلا بتوقیف عن النبی (ع)، أو عن شاهد التنزیل من الصحابة أو من أخذ منهم من التابعین» در گفتار زرکشی و عبارت «إلا أن ینتهي إلى ما روی عن النبی» در گفتار سیوطی نشان از آن دارد که گروهی از عالمان اهل سنت تفسیر را تنها برای پیامبر، صحابه و تابعان جایز می دانند.
  ۴. عبارت «و احتجوا بقوله (ع): (من فسر القرآن برأیه فقد أخطأ) وفي رواية: (من قال فی القرآن برأیه فقد كفر)» در گفتار زرکشی بیانگر آن است که عمده ترین دلیل مدافعان نظریه انحصارگرایی در تفسیر، بیم درغلتیدن در تفسیر به رأی است.
  ۵. عبارت «و العقلاء و الأدباء فوضی فی معرفة الأغراض و احتجوا بقوله تعالی: «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» در سخن زرکشی به نقد دیدگاه انحصارگرایان در تفسیر اشاره دارد.

## ۲. اخباریان و انحصارگرایی در تفسیر

ادعای عدم حجیت ظواهر قرآن که مآلاً به معنای عدم امکان و جواز فهم و تفسیر قرآن است، از سوی اخباریان افراطی مطرح شده است. اما آنچه از سوی اخباریان معتدل ارایه شده، هم صدا با دیدگاه اصولیان و سایر متفکران اسلامی بر امکان و جواز تفسیر دلالت دارد.

### دیدگاه اخباریان افراطی

در میان اخباریان افراطی می توان از دو چهره بنام یعنی محمد امین استرآبادی و شیخ حر

عاملی یاد کرد که معتقدند تفسیر قرآن به هیچ روی برای غیر معصوم روا نیست. با این تفاوت که گفتار استرآبادی در این باره بسیار صریح است؛ اما دیدگاه شیخ حر عاملی را تنها می توان از عناوینی که وی برای برخی از ابواب کتاب وسائل الشیعه انتخاب کرده، اصطیاد کرد. اینک این دو دیدگاه را مورد بررسی قرار می دهیم.

### ۱. محمد امین استرآبادی

نماینده اصلی اخباریان افراطی محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳) بنیان گذار این فرقه است (برای آگاهی بیشتر از آراء و اندیشه های دیدگاه اخباریان ر.ک: بجنوردی، ۱۶۳/۷ - ۱۶۰). از آنجا که او شالوده اندیشه های خود را در کتاب الفوائد المدنیه منعکس ساخته، لازم است برای روشن شدن دیدگاه او برخی از عبارات های او را بررسی کنیم. ما از لابلای گفتار تفصیلی او در این باره چهار عبارت را به شرح ذیل نقل می کنیم:

استرآبادی درباره دیدگاه اخباریان درباره حجیت ظواهر قرآن چنین آورده است: «الفصل الثانی فی بیان انحصار مدرک ما لیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعیة أصلیة كانت أو فرعیة فی السماع عن الصادقین (ع) و لی فیہ أدلة: الأول: عدم ظهور دلالة قطعیة و اذن فی جواز التمسک فی نظریات الدین بغير کلام العترة الطاهرة: و لاریب فی جواز التمسک بکلامهم فتعین ذلك و الأدلة المذكورة فی کتب العامة و کتب متأخری الخاصة علی جواز التمسک بغير کلامهم مدخولة أجوبتها واضحة مما مهدناه و نقلناه لا نطول الکلام بذكرها و دفعها. الدلیل الثانی: الحدیث المتواتر بین الفریقین: «إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی: کتاب الله عز و جل و عترتی أهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و معنی الحدیث کما یرتفع من الأخبار المتواترة أنه یجب التمسک بکلامهم، إذ حینئذ یتحقق التمسک بمجموع الأمرین و السر فیہ: أنه لا سبیل إلی فهم مراد الله إلا من جهتهم لأنهم عارفون بناسخة و منسوخة و الباقي منه علی الإطلاق و المؤول و غیر ذلك، دون غیرهم، خصهم الله و النبی (ص) بذلك و الدلیل الثالث: أن کل طریق غیر التمسک بکلامهم یفضی إلی اختلاف الفتاوی و الکذب علی الله تعالی و کل ما هو كذلك مردود غیر مقبول عند الله، لما تقدم من الروایات المتواترة معنی و الدلیل الرابع: أن کل مسلک غیر ذلك المسلک إنما یعتبر من حیث إفادته الظن بحکم الله تعالی و قد أثبتنا سابقاً أنه لا اعتماد علی الظن المتعلق بنفس أحكامه تعالی أو بنفیها و الدلیل الخامس: أنه تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار (ع) بأن مراده تعالی من قوله: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و من نظائرهما من الآيات الشريفة أنه يجب سؤالهم (ع) في كل ما لم يعلم و الدليل السادس: أن العقل و النقل قاضيان بأن المصلحة في بعث الرسل و إنزال الكتب رفع الاختلاف و الخصومات بين العباد ليتم نظام معاشهم و معادهم، فإذا كان من القواعد الشرعية جواز العمل بالظن المتعلق بنفس أحكامه أو بنفيتها لفاتت المصلحة، لحصول الاختلاف و الخصومات كما هو المشاهد و الدليل السابع: التوقيع المنقول بطرق واضحة - كما سيجيء بيانه - المشتمل على قول إمام الزمان ناموس العصر و الأوان - سلام الله عليه» و أما الوقائع الحادثة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتى عليكم» و أنا حجة الله عليهم و نظائره من الروايات و الدليل الثامن: قولهم: هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسألة.» (امین استرآبادی، ۲۵۶ - ۲۵۴)

او در جای دیگر از این کتاب چنین آورده است:

«و أما استنباط الأحكام النظرية من ظواهر كتاب الله من غير سؤال أهل الذكر: عن حالها: من كونها منسوخة أم لا، مقيدة أم لا، مأولة أم لا. فقد جوزه جمع من متأخري أصحابنا و عملوا به في كتبهم الفقهية، مثل التمسك بعموم قوله تعالى: (أوفوا بالعقود) في إثبات صحة العقود المختلف فيها و هو أيضاً غير جائز و ذلك لوجوه: من جملتها: عدم ظهور دلالة قطعية على ذلك و من جملتها: ترتب المفاسد على فتح هذا الباب، ألا ترى أن علماء العامة قالوا في قوله تعالى: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أُولى الأمر منكم» أن المراد السلاطين و من جملتها: أنه تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار (ع) بعدم جوازه معللاً بأنه إنما يعرف القرآن من خوطب به و بأن القرآن نزل على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية و بأنه إنما نزل على قدر عقول أهل الذكر (ع) و بأن العلم بناسخه و منسوخه و الباقي على ظاهره و غير الباقي على ظاهره ليس إلا عندنا أهل البيت (ع)» (امین استرآبادی، ۲۷۶ - ۲۶۹)

او در جای دیگر چنین اظهار نظر کرده است:

«السؤال التاسع أن يقال: كيف عملكم معاشر الأخباريين في الظواهر القرآنية مثل قوله تعالى: (أوفوا بالعقود) و قوله تعالى: «أو لامستم النساء» و قوله تعالى: «إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم» و في ظواهر السنن النبوية مثل قوله (ص): لا ضرر ولا ضرار في الإسلام؟ و جوابه أن يقال: نحن نوجب الفحص عن أحوالهما بالرجوع إلى كلام العترة الطاهرة (ع) فإذا ظفرنا بالمقصود و علمنا حقيقة الحال عملنا بهما و إلا أوجبنا التوقف و التثبت.» (امین استرآبادی، ۳۳۸ - ۳۳۶)

او در جای دیگر چنین می گوید:

«الصواب عندی مذهب قدمائنا الأخباریین و طریقتهم، أما مذهبهم فهو أن كل ما تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة عليه دلالة قطعية من قبله تعالى حتى أُرش الخدش و أن كثيراً مما جاء به النبی(ص) من الأحكام و مما يتعلق بكتاب الله و سنة نبیه (ص) من نسخ و تقيید و تخصیص و تأویل مخزون عند العترة الطاهرة: و أن القرآن في الأكثر ورد على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية و كذلك كثير من السنن النبوية (ص) و أنه لا سبيل لنا فيما لا نعلمه من الأحكام الشرعية النظرية أصلية كانت أو فرعية إلا السماع من الصادقين (ع) و أنه لا يجوز استنباط الأحكام النظرية من ظواهر كتاب الله و لا من ظواهر السنن النبوية ما لم يعلم أحوالهما من جهة أهل الذكر (ع) بل يجب التوقف و الاحتياط فيهما.» (امین استرآبادی، ۱۰۵ - ۱۰۴)

از عبارتهایی که از استرآبادی نقل کردیم، نکات ذیل قابل استفاده است:

۱. میان ضروریات دین و غیر ضروریات دین (= نظریات دین) تفاوت است. به این معنا که در ضروریات دین می توان به طور مستقیم از قرآن و سنت نبوی بهره جست. محل شاهد این فقره، عبارت نخست استرآبادی است: «فی بیان انحصار مدرک ما لیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعية أصلية كانت أو فرعية فی السماع عن الصادقين (ع)»
۲. اصل در منابع اجتهاد، عدم جواز استناد است، مگر دلیلی بر اعتبار آن منبع اقامه شود. بر این اساس، استرآبادی معتقد است که در جواز استناد در نظریات دین به غیر از سخن معصومان دلیل قطعی وجود ندارد. محل شاهد این فقره از عبارت نخست او است: «عدم ظهور دلالة قطعية و اذن فی جواز التمسک فی نظریات الدین بغیر کلام العترة الطاهرة (ع)».
۳. به استناد حدیث ثقلین، فهم مراد الهی بدون تمسک به کلام ائمه ممکن نیست. محل شاهد این فقره نیز، عبارت نخست استرآبادی است: «أنه لا سبيل إلى فهم مراد الله إلا من جهتهم: لأنهم عارفون بناسخه و منسوخه» از این سخن به دست می آید که وی فهم قرآن بدون تمسک به گفتار ائمه (ع) را ناممکن می داند. جمله «بأن القرآن نزل على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية» در عبارت دوم نقل شده از استرآبادی و نیز جمله «أن القرآن في الأكثر ورد على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية» در عبارت چهارم نقل شده از او، در بیان مدعا بسیار صریح و روشن است وقتی قرآن برای مخاطبان عام بر اساس تعمیمه و معما نگاری نازل شده باشد، جایی برای امکان فهم برای غیر معصومان باقی نمی ماند. تعبیر «غیر جائز» در عبارت دوم نشان می دهد که استرآبادی تفسیر ظواهر قرآن را بدون مراجعه به اهل بیت (ع) جایز نمی داند.

از این عبارات‌ها به دست می‌آید که استرآبادی، عملاً در زمینه امکان و جواز تفسیر دو مدعای اساسی دارد:

۱. تفسیر قرآن بدون تمسک به روایات اهل بیت (ع) ممکن نیست؛ ۲. چنین تفسیری جائز نیست. از انضمام این دو مدعا به دست می‌آید که عدم جواز از نگاه استرآبادی تابعی از عدم امکان است.

۴. استرآبادی بر اساس آنچه درباره آیات قرآن آورده، معتقد است که سنت نبوی نیز بدون تفسیر اهل بیت (ع) غیر قابل عمل و غیر جائز است. صریح‌ترین عبارت او در این باره چنین است: «وأما استنباط الأحكام النظرية من السنة النبوية من غير تفحص عن حالها هل هي منسوخة أم لا، مقيدة أم لا، مأولة أم لا؟ بسؤال أهل الذكر (ع) عن ذلك، فقد جوزّه جمع من متأخري أصحابنا وعملوا به، مثلاً تمسكوا بعموم قوله (ص): «لا ضرر ولا ضرار في الإسلام» و بإطلاق قوله (ص): «على اليد ما أخذت حتى تؤدى» وهو أيضاً غير جائز بعين الوجوه المذكورة آنفاً في التمسك بظواهر القرآن من غير سؤالهم (ع) عن حالها. مع زيادة هنا». (امین استرآبادی، ۲۷۱)

بر این مدعا سه عبارت دیگر پیش نقل شده از استرآبادی نیز گواه است. نخست این بخش از عبارت سوم که در آن چنین آمده است: «كيف عملكم معاشر الأخباريين في الظواهر القرآنية مثل قوله تعالى: «أوفوا بالعقود» وقوله تعالى: «أو لأمستّم النساء» وقوله تعالى: «إذا قُمتُم إلى الصلاة فاعسلوا ووجوهكم» و في ظواهر السنن النبوية مثل قوله (ص): لا ضرر و لا ضرار في الإسلام؟ و جوابه أن يقال: نحن نوجب الفحص عن أحوالهما بالرجوع إلى كلام العترة الطاهرة (ع) فإذا ظفرنا بالمقصود و علمنا حقيقة الحال عملنا بهما و إلا أوجبنا التوقف والتثبت» دوم: بخش ذیل از عبارت دوم «أن القرآن في الأكثر ورد على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية وكذلك كثير من السنن النبوية» سوم: بخش ذیل از عبارت چهارم: «وأنه لا يجوز استنباط الأحكام النظرية من ظواهر كتاب الله ولا من ظواهر السنن النبوية ما لم يعلم أحوالهما من جهة أهل الذكر».

۵. بر اساس سخنان نقل شده از استرآبادی، وی معتقد است که در صورت عدم دسترسی به مدالیل قرآن و سنت نبوی، چاره‌ای جز توقف و تثبیت وجود ندارد.

۶. استرآبادی برای اثبات مدعای خود مبنی بر عدم امکان و جواز تفسیر قرآن به دلایل مختلف استناد کرده است که عبارتند از:

الف) دلیل قطعی بر جواز اظهار نظر در آموزه‌های نظری دین بدون استناد به گفتار اهل



بیت (ع) وجود ندارد و دلایل ارائه شده نیز مخدوش است. بر این اساس، طبق مدعای استرآبادی اصل اولی عدم جواز اظهار نظر در آموزه‌های نظری دین بدون تمسک به گفتار اهل بیت (ع) است.

ب) مقتضای مدلول حدیث ثقلین آن است که بدون مراجعه به اهل بیت (ع) نمی‌توان درباره قرآن اظهار نظر کرد.

ج) فهم‌های غیر مستند به کلام ائمه (ع) منجر به اختلاف و بستن کذب بر خداوند می‌شوند. از نظر استرآبادی مراجعه به تفاسیر گواه این امر است. از سویی دیگر کتاب و سنت برای رفع اختلاف آمده‌اند. بنابراین باید پذیرفت که تنها راه صحیح تفسیر قرآن مراجعه به گفتار اهل بیت (ع) است.

د) فهم‌های غیر مستند به گفتار اهل بیت (ع) تنها مفید ظن هستند و ظن فاقد حجیت است.

ه) آیه سؤال از اهل ذکر از جمله ادله استرآبادی است. از نظر او از این آیه لزوم پرسش در تمام موارد فقدان علم از اهل ذکر که همان اهل بیت (ع) هستند، استفاده می‌شود. (و) به استناد ادله عقلی و نقلی، پیامبران (ع) برای رفع اختلاف آمده‌اند و اگر قرار باشد تفسیر بدون مراجعه به اهل بیت (ع) مجاز باشد، این امر به اختلاف در میان مردم منجر خواهد شد.

ز) از توقیع شریف امام عصر (عج) که فرمود: «و أما الوقائع الحادثة فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا فإنهم حجتی علیکم» به دست می‌آید که همواره تنها راه دستیابی به آموزه‌های دینی گفتار ائمه است.

ح) از روایت «هذا العلم علیه قفل و مفتاحه المسألة» به دست می‌آید که بر صندوق محتوی آموزه‌های دینی قفل خورده شده و تنها راه دسترسی به آن‌ها پرسش از اهل بیت (ع) است. ممکن است کسی با استناد به عبارت‌هایی که از استرآبادی نقل کردیم، ادعا کند که مقصود او عدم حجیت ظواهر قرآن در حوزه آیات فقهی یا آیات الاحکام است نه در مطلق آیات. به عنوان مثال، در عبارت نخست پیشگفته از او، سخن از مسائل شرعی به میان آمده است، آن‌جا که می‌گوید: «فی بیان انحصار مدرک ما لیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعية أصلية كانت أو فرعية فی السماع عن الصادقین (ع)» در عبارت دوم نقل شده نیز از احکام فقهی نظری گفتگو کرده است، آن‌جا که می‌گوید: «أما استنباط الأحكام النظرية من ظواهر کتاب الله من غیر سؤال أهل الذکر (ع) عن حالها من کونها منسوخة أم لا، مقيدة أم

لا، مأولة أم لا...» بنابراین، این مدعا که استرآبادی ظواهر آیات قرآن را به طور مطلق فاقد حجیت می‌داند، قابل مناقشه است و از آن جا که نماینده اصلی تفکر اخباریان، استرآبادی است، باید در استناد اصل مدعا؛ یعنی نظریه انحصارگرایی در امکان فهم و تفسیر قرآن به اخباریان تردید روا داشت.

در پاسخ باید بگوییم: انصاف آن است که بخش‌هایی از گفتار استرآبادی ناظر به آیات الاحکام است و نمی‌توان آن را به تمام ظواهر آیات توسعه داد. اما با این حال شواهدی دیگر در مجموعه گفتار او وجود دارد که نافی این انحصار بوده و از آن‌ها به دست می‌آید که او ظواهر تمام آیات را بدون وجود تفسیری از معصومان فاقد حجیت می‌داند. این شواهد بدین شرح است:

در دلیل نخست استرآبادی چنین آمده است: «عدم ظهور دلالة قطعية و اذن فی جواز التمسک فی نظریات الدین بغير کلام العترة الطاهرة» در این گفتار، از عبارت «نظریات الدین» یعنی آموزه‌های نظری دین استفاده شده است. به عبارت روشن‌تر، استرآبادی معتقد است در آموزه‌های نظری دین در برابر آموزه‌های قطعی دین، نمی‌توان به گفتار غیر معصوم حتی اگر ظواهر آیات باشد، تمسک کرد. پیداست که نظریات دین، افزون بر حوزه احکام، سایر حوزه‌های دینی نظیر عقاید و اخلاق را نیز در بر می‌گیرد. این گفتار به خوبی نشان می‌دهد که او ظواهر آیات را به طور مطلق فاقد حجیت می‌داند.

استرآبادی در تحلیل حدیث ثقلین، به عنوان دلیل دوم برای اثبات مدعای خود، چنین آورده است: «أنه لا سبیل إلى فهم مراد الله إلا من جهتهم» روشن است منحصر دانستن امکان فهم مراد الهی به طریق معصومان (ع)، تمام آموزه‌های قرآن و تمام ظواهر آیات را در بر می‌گیرد. به عبارت روشن‌تر به عنوان مثال برای فهم مدالیل آیات در حوزه خدانشناسی راهی جز فهم ائمه (ع) وجود ندارد. این همان مدعای ما است که اخباریان در تمام آیات قائل به عدم حجیت ظواهر هستند.

دلیل سوم استرآبادی نیز عام است، آن جا که می‌گوید: «أن کل طریق غیر التمسک بکلامهم یفضی إلى اختلاف الفتاوی و الکذب علی الله تعالی و کل ما هو کذلک مردود غیر مقبول عند الله» باری! اگر بر انحصار ظهور عبارت «اختلاف الفتاوی» در حوزه احکام پای فشریم، از عبارت «کذب علی الله» چنین انحصاری فهمیده نمی‌شود؛ زیرا طبق این مدعا سخن گفتن درباره آیات عقاید بدون استناد به روایات و فهم معصومان مستلزم دروغ بستن بر خداوند خواهد بود.



دلیل پنجم استرآبادی نیز تمام آیات قرآن را در بر می‌گیرد و از آن انحصار عدم حجیت ظواهر به آیات الاحکام به دست نمی‌آید. آن‌جا که می‌گوید: «أنه تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار (ع) بأن مراده تعالی من قوله: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و من نظائرها من الآيات الشريفة أنه يجب سؤالهم (ع) في كل ما لم يعلم»؛ زیرا ضرورت پرسش از معصومان فراگیر بوده و لزوماً به حوزه احکام منحصر نمی‌شود.

دلیل ششم استرآبادی که در آن بر رفع اختلاف به عنوان هدف رسالت پیامبران تأکید شده، افزون بر حوزه احکام، سایر حوزه‌های دین شناخت را نیز در بر می‌گیرد، آن‌جا که می‌گوید: «أن العقل والنقل قاضيان بأن المصلحة في بعث الرسل و إنزال الكتب رفع الاختلاف و الخصومات بين العباد ليتم نظام معاشهم و معادهم»

دلیل هفتم استرآبادی که در آن به توفیق شریف امام زمان (ع) استناد شده نیز دارای عمومیت و فراگیری است و تمام آموزه‌های دینی و قرآنی را در بر می‌گیرد و از آن استفاده می‌شود که مقصود استرآبادی عدم اعتبار هر گونه فهمی است که مستند به فهم معصومان نباشد؛ زیرا حوادث واقعه که به اختلافات و ابهامات در حوزه دین ناظر هستند، تنها به حوزه احکام منحصر نمی‌شوند.

استرآبادی در عبارت دوم نقل شده از او با استناد به روایاتی از ائمه (ع) امکان فهم قرآن را منحصر در آنان دانسته، آن‌جا که گفته است: «إنما يعرف القرآن من خوطب به.. وبأنه إنما نزل على قدر عقول أهل الذکر (ع)» آیا این که ائمه مخاطب قرآن هستند و قرآن به اندازه عقل آنان نازل شده، منحصر به آیات الاحکام است؟!

استرآبادی در عبارت‌های نقل شده دوبار بر این نکته پای فشرده که قرآن در مقایسه با مخاطبان عام آن به صورت رمز و معما و متن سر به مهر شده‌ای نازل شده و مهر و معمای آن تنها توسط اهل بیت (ع) قابل گشودن است. عبارت مورد تأکید او چنین است: «أن القرآن نزل على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية» آیا با چنین نگرش صریحی که در گفتار استرآبادی انعکاس یافته، می‌توان مدعی شد که او تنها در حوزه آیات فقهی قرآن فهم را ناممکن دانسته و آن را در انحصار ائمه (ع) می‌داند؟! بلکه به عکس، ارائه چنین تحلیلی از قرآن و به تصویر کشیدن قرآن به عنوان کتاب رمز و معما، تمام حوزه‌های معارف آن را دربر گرفته و مجموع آیات قرآن را از حوزه مراجعه مستقیم و امکان فهم غیر معصومان (ع) خارج می‌کند.

چنان که در ادامه مقاله خواهیم آورد، علامه طبرسی در پاسخ به شبهه کسانی که با استناد

به روایات ناهی از تفسیر به رأی، فهم و تفسیر آیات قرآن را ناممکن و غیر مجاز می‌دانند، به ادله امکان فهم قرآن استناد می‌کند. در بخشی از گفتار او چنین آمده است: «أن الله سبحانه ندب إلى الاستنباط و أوضح السبيل إليه و مدح أقواماً عليه فقال: لعلمه الذين يستنبطونه منهم و ذم آخرين على ترك تدبره و الاضراب عن التفكر فيه» استرآبادی در ردّ این گفتار طبرسی چنین آورده است: «ان كلام هذا الفاضل الصالح - نور الله مرقده - ناطق بغفلته عن الأحاديث الواردة عن أهل الذكر (ع) المتعلقة بأصول الفقه والمتعلقة بما يجب على الناس بعد موته صلى الله عليه و آله و المتعلقة بكتاب الله..» چنان که روشن است، گفتار طبرسی ناظر به امکان فهم همه آیات قرآن می‌باشد، اما استرآبادی، در پاسخ به او، از انحصار فهم قرآن به ائمه (ع) به صورت مطلق سخن به میان آورده است؛ یعنی نه سخن طبرسی منحصر به آیات الاحکام است و نه پاسخ استرآبادی و هر دو از امکان یا عدم امکان فهم آیات به صورت مطلق سخن به میان آورده‌اند. این امر نشان می‌دهد که مدعای استرآبادی تنها منحصر به حوزه آیات احکام نیست.

چنان که در ادامه مقاله در بررسی دیدگاه فیض کاشانی خواهیم آورد، فیض پس از نقل گفتار علامه طبرسی و نقد سخن آن از سوی استرآبادی، خود به نقد مدعای استرآبادی پرداخته است. در این نقد از امکان فهم مطلق آیات سخن به میان آمده و در آن هیچ نشانه‌ای درباره انحصار دیدگاه استرآبادی به آیات الاحکام دیده نمی‌شود. فیض در آغاز سخن خود چنین آورده است: «لا ينبغي ان يرتاب أحد في جواز تفسير القرآن لغير المعصومين عليهم السلام». چنان که روشن است، در این عبارت بر جواز تفسیر قرآن به طور مطلق در آیات الاحکام و غیر آیات الاحکام برای غیر معصومان تأکید شده است. پاسخ مطلق فیض به استرآبادی نشان از آن دارد که او نیز بسان نگارنده مقاله، از گفتار استرآبادی چنین فهمیده است که وی بر عدم امکان فهم مطلق آیات (اعم از آیات الاحکام و غیر آن) پای می‌فشرد و چنان نیست که تنها بر عدم امکان فهم و عدم حجیت ظواهر آیات تنها در حوزه آیات الاحکام تأکید داشته باشد.

با وجود چنین شواهدی نمی‌توان تردید کرد که استرآبادی مطلق ظواهر آیات را فاقد حجیت می‌داند، هر چند به خاطر محط بحث از آیات الاحکام سخن به میان آورده است.

## ۲. شیخ حرّ عاملی

چنان که اشاره کردیم، از جمله کسانی که تا حدود زیادی به دیدگاه اخباریان افراطی



نزدیک شده، شیخ حرّعاملی می‌باشد که اندیشه‌های او عمدتاً در این زمینه در کتاب «الفوائد الطوسیه»، بخش خاتمه «وسائل الشیعه» و عنوان گذاری‌های این کتاب منعکس شده است. از عنوان گذاری‌های وی در کتاب «وسائل الشیعه» می‌توان دیدگاه او را در زمینه امکان و جواز فهم و تفسیر قرآن دریافت وی در دو جا بدین شرح عنوان گذاری کرده است:

۱. «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظرية من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الأئمة (ع)» (وسائل الشیعه، ۱۷۷/۲۷ - ۱۷۶)

۲. «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظرية من ظواهر کلام النبی (ص) المروى عن غیر جهة الأئمة (ع) ما لم یعلم تفسیره منهم». (شیخ حر عاملی، ۲۷ / ۲۰۸ - ۲۰۶)

گرچه این دو عنوان نمی‌تواند بازگو کننده دیدگاه شیخ حرعاملی درباره عدم امکان و جواز تفسیر باشد، اما با توجه به سایر نظراتش در دفاع از اندیشه‌های اخباریان و نیز شباهت زیاد این دو عنوان با عبارت‌هایی که از استرآبادی نقل کردیم، این احتمال وجود دارد که او نیز مدافع نظریه انحصارگرایی در تفسیر است.

### بررسی دیدگاه اخباریان اعتدالی

برجسته ترین چهره‌های اخباریان نظیر فیض کاشانی و شیخ یوسف بحرانی در میان طیف اعتدالی این مشرب فکری قرار دارند. آنان به عکس دیدگاه اخباریان افراطی و همصدا با اصولیان و سایر اندیشوران شیعه، معتقدند که تفسیر قرآن با رعایت مبانی و اصول تفسیر جایز است. در این بخش مناسب است دیدگاه آنان را درباره امکان و جواز تفسیر قرآن مورد بررسی قرار دهیم.

#### ۱. فیض کاشانی

فیض کاشانی در دو اثر خود، پیرامون امکان و جواز تفسیر قرآن سخن گفته است. نخست در کتاب تفسیر صافی و دوم در کتاب الاصول الاصلية.

فیض در مقدمه پنجم تفسیر صافی، نخست روایاتی را درباره ممنوعیت تفسیر به رأی چنین نقل کرده است:

«المقدمة الخامسة فی نبذ مما جاء فی المنع من تفسیر القرآن بالرأی و السر فیه. روی عن النبی (ص) أنه قال: من فسر القرآن برأیه فأصاب الحق فقد أخطأ.. و فیه و فی الکافی عن الصادق عن أبیه (ع) قال ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا کفر. أقول: لعل المراد بضرب

بعضه ببعض متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور و هدى من الله». (فیض کاشانی، ۳۶/۱ - ۳۵)

آن گاه با اذعان به تناقض ظاهر این دست از روایات با روایاتی که بر مراجعه به قرآن فرا خوانده اند، درباره چگونگی جمع میان این دو دسته از روایات چنین آورده است: «ولا يخفى أن هذه الأخبار تناقض بظواهرها ما مضى في المقدمة الأولى من الأمر بالاعتصام بحبل القرآن و التماس غرائبه و طلب عجائبه و التعمق في بطونه و التفكير في تخومه و جولان البصر فيه و تبليغ النظر إلى معانيه فلا بد من التوفيق و الجمع. فنقول: و بالله التوفيق إن من زعم أن لا معنى للقرآن الا ما ترجمه ظاهر التفسير فهو مخبر عن حد نفسه و هو مصيب في الأخبار عن نفسه و لكنه مخطئ في الحكم برد الخلق كافة إلى درجته التي هي حدّه و مقامه بل القرآن و الأخبار و الآثار تدل على أن في معاني القرآن لأرباب الفهم متسعاً بالغاً و مجالاً رحباً» (فیض کاشانی، تفسیر، ۳۶/۱ - ۳۵)

آنگاه فیض از آیاتی از قرآن و نیز روایاتی که دلالت بر امکان فهم و تفسیر قرآن دارند، برای دفاع از امکان و جواز تفسیر این چنین بهره می گیرد:

«قال الله عز وجل: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا وَقَالَ سبحانه: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» و قال «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» و قال: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ».

و قال النبی (ص): إذا جاءكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط و کیف یمکن العرض و لا یفهم به شیء و قال (ع): القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه و قال أمير المؤمنین (ع) الا أن یؤتی الله عبداً فهما فی القرآن و قال (ع) من فهم القرآن فسر جمل العلم. أشار به إلى أن القرآن مشیر إلى مجامع العلوم کلها إلى غیر ذلك من الآیات و الأخبار» (فیض کاشانی، تفسیر، ۳۶/۱ - ۳۵)

فیض پس از استناد به این ادله و در مقام جمع میان آن ها و سایر ادله ای که ظاهر آن ها بر عدم امکان و جواز تفسیر دلالت دارند، چنین آورده است:

«فالصواب أن يقال من أخلص الانقياد لله و لرسوله (ص) و لأهل البيت (ع) و أخذ علمه منهم و تتبع آثارهم و اطلع علی جملة من أسرارهم بحیث حصل له الرسوخ فی العلم و الطمأنينة فی المعرفة و انفتح عینا قلبه و هجم به العلم علی حقائق الأمور و باشر روح البقین و استلان ما استوعره المترفون و أنس بما استوحش منه الجاهلون و صحب الدنيا

ببدن روحه معلقة بالمحل الأعلى فله أن يستفيد من القرآن بعض غرائبه و يستنبط منه نبذا من عجائبه ليس ذلك من كرم الله تعالى بغريب و لا من جوده بعجيب...» (فیض کاشانی، تفسیر، ۳۶/۱ - ۳۵)

فیض کاشانی در کتاب الاصول الاصلية نخست گفتار امین الاسلام طبرسی درباره مفهوم تفسیر به رأی و عدم مخالفت مدلول آن با امکان فهم و تفسیر قرآن را این چنین نقل کرده است:

«أن الله سبحانه ندب إلى الاستنباط و أوضح السبيل إليه و مدح أقواماً عليه فقال: لعلمه الذين يستنبطونه منهم و ذم آخرين على ترك تدبره و الاضراب عن التفكير فيه فقال: أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها و ذكر ان القرآن نزل بلسان العرب فقال: انا جعلناه قرآناً عربياً و قال النبي (ص): إذا جاءكم عنى حديث فاعرضوه على كتاب الله فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط، فبين ان الكتاب حجة و معروض عليه و كيف يمكن العرض عليه و هو غير مفهوم المعنى؟! فهذا و أمثاله يدل على أن الخبر متروك الظاهر فيكون معناه ان صح أن من حمل القرآن على رأيه و لم يعمل بشواهد ألفاظه فأصاب الحق فقد أخطأ الدليل...» (فیض کاشانی، الاصول الاصلية، ۳۳)

آن گاه گفتار استرآبادی را با عنوان بعض الفضلاء این چنین منعکس ساخته است:

«و قال بعض الفضلاء ان كلام هذا الفاضل الصالح نور الله مرقدہ ناطق بغفلته عن الأحاديث الواردة عن أهل الذكر عليهم السلام المتعلقة بأصول الفقه و المتعلقة بما يجب على الناس بعد موته صلى الله عليه و آله و المتعلقة بكتاب الله و المتعلقة بكلام رسول الله (ص) أو عدم امعان النظر فيها أو دخول شبهة عليه أوجبت طرح تلك الأحاديث أو تأويلها بزعمه... و تلك الأحاديث الواردة مع تواترها معنى صريحة فى أن استنباط الاحكام النظرية من كتاب الله و من السنة النبوية شغلهم صلوات الله و سلامه عليهم لا شغل الرعية معللاً بأنه بأمر الله خص أمير المؤمنين (ع) و أولاده الطاهرين سلام الله عليهم أجمعين بتعليم ناسخ القرآن و منسوخه و بتعليم ما هو المراد منه و بتعليم ان أية آية من آيات القرآن باقية على ظاهرها و أية آية منه لم تبق على ظاهرها و بأن كثيراً من ذلك مخفى عندهم عليهم السلام...» (فیض کاشانی، الاصول الاصلية، ۳۵)

آنگاه در نقد و تحلیل دیدگاه استرآبادی چنین آورده است:

«و أقول: لا ينبغي ان يرتاب أحد فى جواز تفسیر القرآن لغير المعصومين عليهم السلام فى الجملة و الا لما صح قولهم فى أخبار كثيرة: إذا جاءكم عننا حديث فاعرضوه على كتاب

الله، كما يأتي ذكرها، بل ما جاز لنا الانتفاع بالقرآن أصلاً مع أنه الثقل الأكبر الواجب الاتباع المقتدى به كما يأتي بيانه و لما صح قوله (ص): انى تارك فيكم الثقلين،... فإذا لم يجز تفسير القرآن بالرأى لاشتماله على أمثال ذلك فلا يجوز تفسير كلامهم عليهم السلام أيضاً لاشتراك العلة بعينها و لما صح قوله (ص): فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن.. و لما جاز للفاضل المذكور الاستدلال بالآيات على النهى عن اتباع الظن و أمثالها كما فعله، إلى غير ذلك من المفاصد» (فيض كاشانى، الاصول الاصلية، ۳۵)

فيض، آن گاه در مقام جمع میان دو دسته ادله، روایات ناهى تفسیر قرآن را به دو وجه قابل حمل دانسته است: ۱. مقصود تفسیر آیات متشابه قرآن است؛ ۲. مراد دست یابی به همه علوم و معارف قرآن است. بنابراین، از نظر فیض، تفسیر متشابهات قرآن جایز نیست. چنان که هیچ مفسری نمی تواند ادعا کند که با تفسیر خود به همه معارف و آموزه های قرآن دست یافته و همه مرادات خداوند را فراچنگ آورده است. گفتار او در این باره چنین است: «و إذا ثبت هذا فنقول: اما اخبار المنع من تفسير القرآن بغير نص و اثر فيجب حملها على المتشابهات منه دون المحكمات و كذا الأخبار الدالة على تخصيص أهل الذكر عليهم السلام بعلمه دون غيرهم، فإنها أيضا محمولة على المتشابهات منه، أو على علم الكتاب و ذلك لوجوه من العقل و النقل، منها ان الحكم اما نص و هو لا يحتمل الخلاف و اما ظاهر و الحكيم فى مقام البيان و التفهيم لا يتكلم بما يريد خلاف ظاهره و الا يلزم الاغراء بالجهل». (فيض كاشانى، الاصول الاصلية، ۳۶ - ۳۷)

### بررسی گفتار فیض کاشانی

۱. چنان که از بررسی سیر گفتار فیض دانسته شد، نقدهای او ناظر به گفتار استرآبادی است. از این جهت به نظر می رسد که عبارت وی در کتاب تفسیر صافی آن جا که می گوید: «إن من زعم أن لا معنى للقرآن الا ما يترجمه ظاهر التفسير فهو مخبر عن حد نفسه و هو مصيب فى الاخبار عن نفسه و لكنه مخطئ فى الحكم برد الخلق كافة إلى درجته التى هى حده و مقامه» ناظر به استرآبادی بوده و از انتقاد شدید و گزنده فیض از او حکایت دارد.

۲. فیض، همصدا با عموم صاحب نظران شیعه و اصولیان معتقد است که فهم قرآن در انحصار کسی نیست و عموم مخاطبان قرآن از مفاهیم و مدالیل آن سهم دارند. گواه مطلب یادشده، این عبارت است: «بل القرآن و الأخبار و الآثار تدل على أن فى معانى القرآن لأرباب الفهم متسعاً بالغاً و مجالاً رحباً». عبارت «متسعاً بالغاً و مجالاً رحباً» بسیار قابل تأمل



و دقت است. عبارت او در کتاب الاصول الاصلیه در اثبات مدعا بسیار صریح است، آن جا که می گوید: «لا ینبغی ان یرتاب أحد فی جواز تفسیر القرآن لغير المعصومین علیهم السلام فی الجملة و الا لما صح قولهم فی أخبار كثيرة: إذا جاءكم عنا حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، كما یأتی ذكرها، بل ما جاز لنا الانتفاع بالقرآن أصلاً مع أنه الثقل الأكبر الواجب الاتباع المقتدی به».

۳. در گفتار فیض به نکته لطیفی تأکید شده است و آن این که اگر کسی به استناد ادله نهی از تفسیر به رأی، تفسیر قرآن برای غیر معصومان را جایز نداند، باید همین رأی را درباره روایات اهل بیت (ع) نیز جاری و ساری بداند و به این معنا که عین همان محذورات مدعایی درباره تفسیر قرآن نظیر برخورداری قرآن از محکم و متشابه و عام و خاص درباره روایات نیز جاری است.

عبارت فیض در این باره چنین است: «إذ أحادیثهم علیهم السلام مثل القرآن منها عام و خاص، مجمل و مبین، محکم و متشابه، تقیة و حق، إلی غیر ذلك، فإذا لم یجز تفسیر القرآن بالرأی لاشتماله علی أمثال ذلك فلا یجوز تفسیر کلامهم علیهم السلام أيضاً لاشترک العلة بعینها»

۳. ادله ای که فیض برای مدعای خود آورده - نظیر آیات دعوت به تدبیر در قرآن، احادیث عرضه، حدیث ثقلین، احادیث مراجعه به قرآن هنگام رویکرد فتنه ها - و نیز شیوه پاسخ دهی فیض به گفتار استرآبادی نظیر آنچه که درباره معنای احادیث تفسیر به رأی آورده، همگام و همصدا با ادله اصولیان است.

۴. فیض، در برابر دیدگاه اخباریان، معتقد است که هر کس به میزان صلاح و سداد باطنی و رسوخ در علم از معارف و آموزه های قرآن بهره دارد، چنان که می گوید: «فالصواب أن یقال من أخلص الانقیاد لله و لرسوله (ص) و لأهل البيت (ع) و أخذ علمه منهم و تتبع آثارهم و اطلع علی جملة من أسرارهم بحیث حصل له الرسوخ فی العلم و الطمأنينة فی المعرفة و انفتح عیناً قلبه و هجم به العلم علی حقائق الأمور و باشعر روح البیقین و استلان ما استوعره المترفون و أنس بما استوحش منه الجاهلون و صحب الدنيا ببدن روحه معلقة بالمحل الأعلى فله أن یرتفع من القرآن بعض غرائبیه و یستنبط منه نبذاً من عجائبه». او این نکته را که در روایات، سلمان فارسی به عنوان یکی از راسخان در علم معرفی شده، شاهدی بر مدعای خود دانسته و بر این نکته لطیف تأکید کرده است که: «فلیست السعادة وقفاً علی قوم دون آخرین».

## ۲. شیخ یوسف بحرانی

شخصیت معتدل دیگر اخباری که درباره حجیت ظواهر قرآن اظهار رأی کرده، شیخ یوسف بحرانی است. او در این باره می‌گوید:

«و لا خلاف بین أصحابنا الأصولیین فی العمل به فی الأحکام الشرعیة و الاعتماد علیه حتی صنف جملة منهم كتبوا فی الآیات المتعلقة بالأحکام الفقہیة و هی خمسمائة آية عندهم و أما الأخباریون فالذی و فطنا علیه من کلام متأخريهم ما بین افراط و تفريط، فمنهم من منع فهم شیء منه مطلقاً حتى مثل قوله: «قل هو الله أحد» إلا بتفسیر من أصحاب العصمة و منهم ممن جوز ذلك حتى کاد يدعی المشاركة لأهل البيت (ع) فی تأویل مشکلاته و حل مبهماتہ و التحقیق فی المقام أن الأخبار متعارضة من الجانبین و متصادمة من الطرفين، إلا أن أخبار المنع أكثر عدداً و أصرح دلالة». (بحرانی، ۲۸/۱ - ۲۷)

آنگاه وی شماری از روایات ناظر به منع از تفسیر و نیز روایاتی که در آن‌ها تفاسیر خاصی از ائمه (ع) نقل شده، را منعکس ساخته است. شیخ یوسف بحرانی در پایان بهترین راه حل در این باره را گفتار شیخ طوسی می‌داند که آیات قرآن را به چهار نوع تقسیم کرده است. در حقیقت بحرانی درباره امکان و جواز تفسیر به همان راهی منتهی شده که اصولیان بر آن پای فشرده‌اند. (بحرانی، ۳۴/۱ - ۲۷)

### نکات قابل استفاده از گفتار شیخ یوسف بحرانی

۱. اساسی‌ترین نکته در گفتار بحرانی آن است که وی اخباریان را به دو گروه افراطی و تفریطی تقسیم می‌کند. مقصود او از گروه افراطی کسانی هستند که مطلق فهم قرآن را ممنوع و غیر ممکن دانسته‌اند و مراد از اخباریان تفریطی از نظر وی کسانی هستند که سهم دیگران در تفسیر را همتای سهم ائمه دانسته‌اند: «و أما الأخباریون فالذی و فطنا علیه من کلام متأخريهم ما بین افراط و تفريط، فمنهم من منع فهم شیء منه مطلقاً حتى مثل قوله: «قل هو الله أحد» إلا بتفسیر من أصحاب العصمة (ع) و منهم ممن جوز ذلك حتى کاد يدعی المشاركة لأهل البيت (ع) فی تأویل مشکلاته و حل مبهماتہ».

۲. بحرانی می‌پذیرد که دو دسته از ادله در زمینه امکان و جواز تفسیر قرآن وجود دارد که براساس بخشی از آن‌ها تفسیر برای غیر ائمه (ع) نیز مجاز است و براساس دسته‌ای دیگر تفسیر منحصرأ در اختیار ائمه است. بحرانی تأکید می‌کند که ادله منع از نظر شمار، بیشتر

و از نظر دلالت، قوی تر هستند. «و التحقیق فی المقام أن الأخبار متعارضة من الجانبین و متصادمة من الطرفين، إلا أن أخبار المنع أكثر عدداً و أصرح دلالة» نیز عبارت «و لا یخفی علی الفطن المنصف صراحة هذه الأدلة فی المدعی و ظنی أن ما یقابلها مع تسلیم التكافؤ لا صراحة له فی المعارضة».

۳. بحرانی با استشهاد به روایاتی از ائمه (ع) نشان می دهد که برخی از برداشت های اهل بیت (ع) از قرآن منحصر به آنان بوده و قابل فهم برای ما نیست و این امر در نقد دیدگاه اخباریان تفریطی است که سهم دیگران در فهم قرآن را همپای اهل بیت (ع) می دانند.

۴. از جمله نکات اساسی و مهم در گفتار بحرانی آن است که وی مآلاً در مبحث حجیت ظواهر قرآن، دیدگاه شیخ طوسی را که خود از پرچمداران تفکر اجتهادی است، می پذیرد. بر اساس دیدگاه شیخ طوسی (ره) آموزه های قرآن به چهار دسته تقسیم می شوند. فهم یک قسم آن ها منحصر به خداوند است. بنابر این در این بخش در عدم امکان تفسیر میان اهل بیت (ع) و دیگران تفاوتی وجود ندارد. در دسته دوم که ظاهر آیه یا همان مراد استعمالی با معنای مورد نظر آن؛ یعنی مراد جدی آیه انطباق دارد، سهم فهم مخاطبان قرآن با اهل بیت (ع) برابر است. اما دستیابی به مراد جدی خداوند در دسته سوم و چهارم یعنی در آیات مجمل و دارای اشتراک بدون مراجعه به روایات نبوی و اهل بیت (ع) ممکن نیست. بنابراین فهم و تفسیر این دست از آیات در انحصار اهل بیت (ع) خواهد بود.

از آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که مدعی عدم امکان و جواز تفسیر قرآن، دست کم از سوی گروهی از اخباریان افراطی مورد تأکید قرار گرفته است و چنان نیست که نزاع میان اخباریان و اصولیان در زمینه حجیت ظواهر قرآن، صغروی و لفظی باشد. استاد محمد هادی معرفت (ره) در کتاب «التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب»، پس از یادکرد عبارات چهره های طراز اول اخباریان می نویسد: «ببینید که محدث بحرانی، پیشوای محدثان و پرچمدار اخباریان در دوره های اخیر، با شیخ الطائفة و سرآمد اصولیان، شیخ طوسی، در تقسیم بندی معانی قرآن به چهار دسته، یک صدا شده است. با وجود این، چه انگیزه های است که ما بین دو طایفه از امامیه، قائل به افتراق و جدایی باشیم؟» (معرفت، ۹۴/۱).

نویسنده کتاب «مصادر الاستنباط بین الأصولیین و الأخباریین» نیز درباره تقسیم اخباریان به دو گروه افراطی و تفریطی چنین می نویسد: «هكذا يظهر مما تقدم أن الأخباریین قد انقسموا فی خصوص هذه المسئلة الى فریقین: فریق یجیز العمل بالظاهر و فریق لا یجیز العمل. از آنچه گذشت، به دست می آید که اخباریان درباره این مسئله [= حجیت ظواهر

قرآن] بر دو دسته‌اند، گروهی عمل به ظاهر را جائز و گروهی جائز ندانسته‌اند». (محسن الغراوی، ۸۵)

مذاکره محدث بحرانی با یکی از اخباریان افراطی، نمونه‌ای از وجود نظریه افراطی میان اخباریان مبنی بر عدم امکان و جواز تفسیر قرآن است. سید نعمت‌الله جزایری این مذاکره را این چنین گزارش کرده است:

«من در مسجد جامع شیراز، شاهد مناظره استاد خود، محدث بحرانی با نویسنده «جوامع الکلم» بودم، تا آن که محدث بحرانی پرسید: «نظرت درباره معنای آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چیست؟ آیا فهم معنای این آیه را هم محتاج سنت می‌دانی؟ نویسنده «جوامع الکلم» گفت: آری! زیرا معنای احدیت و فرق آن را با واحدیت نمی‌دانیم». (جزائری، ۴۸)

### نتیجه

از آنچه در این مقاله منعکس شده، نتایج ذیل قابل استفاده است:

الف) درباره تفسیر قرآن دو دیدگاه عمده وجود دارد که عبارتند از: ۱. شمول‌گرایی؛ بر اساس این دیدگاه تفسیر قرآن با رعایت شرایط لازم در تفسیر جایز است. مشهور فریقین بر این رأی هستند؛ ۲. انحصار‌گرایی؛ بر اساس این دیدگاه تفسیر قرآن امکان نداشته و در نتیجه افزون بر عدم صحت (عدم جواز وضعی)، فاقد حلیت نیز هست (عدم جواز تلکیفی).

ب) انحصار‌گرایی در تفسیر از سوی دو مشرب فکری مورد دفاع قرار گرفته است: ۱. شماری از مفسران سلف که تفسیر قرآن را جز با استناد روایات منسوب به پیامبر جایز نمی‌دانستند؛ ۲. شماری از اخباریان افراطی که معتقدند تفسیر قرآن تنها برای معصومان جایز است.

ج) اخباریان را باید به دو گروه معتدل و مفرط تقسیم کرد و دیدگاه اخباریان مفرط همچون محمد امین استرآبادی، عدم امکان و جواز تفسیر است؛ اما نظر اخباریان معتدل نظیر فیض کاشانی و محدث بحرانی در این باره همان نظر اصولیان است.



## منابع

۱. ابن کثیر، عماد الدین اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
۲. احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق
۳. امین استرآبادی، محمد، الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة، دار النشر لأهل البیت (ع)، بی تا
۴. بابایی، علی اکبر و همکاران، روش شناسی تفسیر، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۷۹ش
۵. بجنوردی، محمد کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش
۶. بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة، قم، جامعه مدرسین، بی تا
۷. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق
۸. جزائری، سید نعمت‌الله، منبع الحیة، بغداد، مطبعة النجاح، بی تا
۹. حجاج قشیری، محمد بن مسلم، الجامع الصحیح (صحیح مسلم)، بیروت، دار الفکر، بی تا
۱۰. دارمی تمیمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن دارمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق
۱۱. زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق
۱۲. سیوطی جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، لبنان، دار الفکر، ۱۴۱۶ ق
۱۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمة فی أصول الائمة(ع)، تحقیق محمد نائینی، قم، موسسه معارف اسلامی، امام رضا (ع)، ۱۴۱۸ق
۱۴. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۵ش
۱۵. طبری، ابن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق
۱۶. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق
۱۷. فیض کاشانی، الاصول الاصلیة، تهران، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰ ق
۱۸. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق
۲۰. محسن الغراوی، محمد عبد الحسن، مصادر الاستنباط بین الاصولیین و الاخباریین، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ق
۲۱. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۴۱۸ق